روزنامه شرق

پنجشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۸۹ ■ ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۴۳۲ ■ ۱۷ مارس ۲۰۱۱ ■ سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۲۱۰ ■ شماره ۲۸۶ دوره جدید ■ ۱۲ صفحه + ۳۲ صفحه ضمیمه آخر هفته شرق

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: روزتاب/ جاده مخصوص کرج، نخ زرین شماره ۴ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۷

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۳ اذان مغرب ۱۸:۳۱ اذان صبح فردا ۴:۴۸ طلوع آفتاب ۶:۱۱

احتمال چاپ کتاب ممنوع شده سپانلو

کتاب «محمدعلی سپانلو» از مجموعه «تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران» که پیش‌تر غیرقابل چاپ اعلام شده بود، با احتمال تجدیدنظر روبه‌رو است.

به گزارش ایسنا، گفت‌وگو با محمدعلی سپانلو از مجموعه «تاریخ شفاهی ادبیات معاصر» که با دبیری محمدهاشم اکبریانی منتشر می‌شود، چندی پیش، غیرقابل چاپ اعلام شد؛ اما حالا سپانلو می‌گوید، خبردار شده که گویا کتاب را برای بررسی مجدد خواسته‌اند و ناشر کتاب هم از احتمال تجدیدنظر در غیرقابل چاپ اعلام شدن آن خبر می‌دهد.

مکث

مکانیسم اکران را اهالی سینما باید انتخاب کنند

سهام‌الدین بورقانی

■ اکران نوروزی سینماها همیشه حرف و حدیث‌های زیادی به دنبال داشته است. خیلی‌ها معتقدند کسانی در مورد اکران نوروزی تصمیم‌گیری می‌کنند که نسبتی با این موضوع ندارند و عملا باعث بی‌برنامگی در اکران فیلم‌ها می‌شوند. درباره همین موضوع با محمود اربابی، مدیرکل سابق اداره ارزشیابی و نظارت بر سینمای حرفه‌ای گفت‌وگو کرده‌ایم.

■■■

از اکران نوروزی فیلم‌ها چه خبر؟

من هم اخبار مربوط به اکران نوروزی فیلم‌ها را در خبرگزاری‌ها دنبال می‌کنم. طبیعتا همه فیلمسازهایی که فیلمشان به نظر می‌آید توفیقی در گیشه خواهند داشت، علاقه دارند که اکران نوروزی را به دست بیاورند.

انتقادی که از سوی منتقدان و بسیاری اهالی سینما مطرح می‌شود این است که همان طور که شما گفتید تعداد فیلم‌های خوبی که برای اکران نوروزی درنظر گرفته شده زیادند و نباید این تعداد فیلم خوب برای نوروز در نظر گرفته شود.

مثالی از جنس سینما می‌زنم. وقتی درهای خروجی سینما را طراحی می‌کنند، باید به راحتی رو به بیرون باز شود تا اگر به هر دلیلی نگرانی ایجاد شد و همه خواستند ناگهان بیرون بروند این در مانعی سر راه مردم نباشد.

احساس می‌کنم اکران سینماها در فروردین متاثر از یک نگرانی است. احساس سینماگرها این است که در سینماها که در نوروز باز می‌شود اگر موفق به ورود بشوند، دیگر عبور کرده‌اند و چون همه نگران این وارد شدن هستند، در پی اکران هستند.

البته این احتمال هم وجود دارد که این وسط عده‌ای زیر دست و پاله شوند. احساسم در مورد اکران نوروزی سینما هم این است که ممکن است که چنین اتفاقی بیفتد یا چنین اتفاقی در حال وقوع است.

همه فیلمسازانی که فکر می‌کنند فیلمشان ارتباط خوبی با مخاطب خواهد داشت، می‌خواهند در ایام عید فیلمشان روی پرده باشد چون نگرانند.

این نگرانی را چطور باید برطرف کرد؟

یک کسی باید در را طوری طراحی کند و اتفاقی بیفتد که فضا آرامتر از این باشد؛ وگرنه قطعا عده‌ای زیر دست و پاله خواهند شد.

اما خیلی‌ها معتقدند که اکران این تعداد فیلم خوب سبب می‌شود که در باقی ایام سال فیلم خوبی برای نمایش دادن وجود نداشته باشد.

خوب بحث این است که شما سراغ هر تهیه‌کننده‌ای که بروید و در این مورد با او صحبت کنید، می‌پرسد، چرا من؟ چرا که این حسی که به آن اشاره کردم وجود دارد. اگر با این حس کسی برخورد نکند هر معالجه‌ای هم که بکنیم معالجه کاملی نخواهد بود.

این تصور که اگر کسی فیلمش در عید اکران نشود، سرنوشت فیلم‌اش مشخص نخواهد شد، باید حل شود؛ واگر حل نشود مشکل‌ها باقی می‌مانند و به نظرم حل هم نخواهد شد.

ظرفیت سینماها در این چهار، پنج سال است زیاد شده و امکان اکران تعداد بیشتری فیلم فراهم شده. این باعث می‌شود که پنج سینما هم رضایت بدهند. درنتیجه تعداد فیلم‌ها بیشتر می‌شود. ولی قطعا فکر می‌کنم حاصلی جز پشیمانی ندارد.

قرار نیست مکانیسم دقیق‌تری برای اکران سینماها در نظر گرفته شود؟ به عقیده سینماگران؛ این درست نیست که عده معدودی در اتاقی بنشینند و برای فیلم‌ها تکلیف تعیین کنند.

اگر بخواهیم منصفانه به این قضیه نگاه کنیم باید گفت که این مکانیسم را خود سینما و اهالی سینما باید انتخاب کنند.

به مجرد اینکه این کار دستورالعملی شود ملاحظاتی هم در این دستورالعمل دخالت داده می‌شود. بستگی دارد که وزنه به کدام طرف سنگینی کند. گاهی به سمت سینمادار، گاهی دولت، بعضی اوقات هم پخش‌کننده و... باید به این سمت حرکت کنیم که سینما خودش به شکل طبیعی مناسباتش را تنظیم کند.

اگر روزی سینما به شکل طبیعی به این نتیجه برسد که مثلا هر ۱۰ فیلمش را برای نوروز اکران کند مشکلی نیست ولی به نظرم این فضای طبیعی در حال حاضر موجود نیست. علاقه‌مند به این نیستم که بگویم حتما باید نیرویی این قضیه را مدیریت کند. ممکن است در کوتاه مدت کارساز باشد ولی چیزی که می‌تواند سرنوشت سینما را به سمت طبیعی شدن هدایت کند تن دادن به جریان طبیعی ماجراست.

برداشت آخر

چشمه نوش

کامبیز نوروزی

این روزهای آخر سال دو عکس در ایمیل‌ها زیاد دست به دست می‌چرخد. در هر دو عکس موضوع اصلی محمدرضا شفیعی کدکنی است؛ مردی کمیاب و بلکه نایاب از سلسله نادره‌ای که گویی به نسلی رو به انقراض شباهت دارد؛ استادانی که وجود خود را در کنج خلوت و تنهایی، بی‌سروصدا در رهن فرهنگ این کشور گذاشتند و صبورانه، ورق ورق ذخیره‌های فرهنگ کشور را یا زنده کردند یا افزودند؛ نسلی که در همین آخرین ماه سال دوتای دیگرشان هم رفتند؛ یکی استاد استادان، ابوالقاسم گرجی و دو دیگر استاد بزرگ، ایرج افشار. زمستان است.

استاد شفیعی کدکنی در کلاس درس دانشگاه تهران

عکس اول، یک کلاس درس را نشان می‌دهد؛ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، با همان نیمکت‌های قدیمی مغز پسته‌ای که حداقل ۵۰-۴۰ سالی است صف به صف دانشجو می‌آیند و بر آنها می‌نشینند و می‌روند. عکس نیمه بالایی کلاس را نشان می‌دهد. آنجا که تخته هست و میز کوچک استاد. نیمکت‌ها پرند. یک ردیف دانشجو روی زمین نشسته‌اند و تکیه داده‌اند به پایین پایه نیمکت‌ها و از فاصله یکی، دو متری زل زده‌اند به استاد. غیر از اینها ۱۰، ۱۵ دانشجوی دیگر هم هستند که دور کلاس را گرفته‌اند تا زیر تخته سبز. روی زمین آرام گرفته‌اند از روبه‌رو تا پشت سر استاد. استاد کاپشن‌اش را روی صندلی آویزان کرده است و خودش که غیر از ۷۰ سال سنی که دارد، از بزرگ‌ترین بزرگان فرهنگ و ادب ایران است، با آن قامت کوتاه، کودکانه روی میز نشسته است، با چهره گشوده‌ای که فقط نیم رخش در زمینه نور تند پنجره پیداست، حرف می‌زند. درس می‌دهد. ساده و راحت و بی‌جبروت. عطر معنویت کلاس را می‌شود خوب نفس کشید.

در آن سال‌های دور دانشجویی که خودمان پشت همان نیمکت‌های مغز پسته‌ای در دانشکده حقوق می‌نشستیم، پنهان عرض کنم، از قیل و قال مدرسه و خشکیات (!) حقوق که دلمان می‌گرفت، می‌زدیم به ساختمان همسایه روبه‌رویی، دانشکده ادبیات، و قاچاق می‌نشستیم سر سفره کلاس‌های مولوی و حافظ حضرت شفیعی، که آن موقع البته جوان‌تر بود اما باز هم کلاس‌اش پر بود از دانشجویانی که همان درس‌ها را داشتند یا دانشجوهای مستمع آزادی مثل ما. عکس اگرچه پیداست کار یک عکاس حرفه‌ای نیست اما جمعیت جوانی را نشان می‌دهد که انگار زلال آب بر لبان تشنه می‌ریزند و نقطه کانونی و آبشارشان شفیعی کدکنی است که این حلقه را به عمق دریای فرهنگ و ادب می‌کشاند.

استاد شفیعی کدکنی در مراسم تشییع ایرج افشار

عکس دوم، باز هم شفیعی کدکنی را در برگرفته است. مراسم تشییع مرحوم ایرج افشار است. حداد عادل که کنار او نشسته است با چشمان خیلی باز به جایی خیره شده است شفیعی کاپشن سیاهی بر اندام کوچک خود دارد که حداقل یک سایز بزرگ است و زیپ آن را تا زیر چانه کشیده است. کلاهی بافتنی بر سر دارد که کمی از موی سپیدش از زیر آن بیرون زده است. دست به سینه فشرده و سخت در خود فرو رفته و با چشمان و دهان بسته می‌گرید آنقدر که صدایش را هم از عکس می‌شود شنید. باید خیلی غصه جگرسوز داشته باشی تا این جور زار بزنی. نمی‌دانم غیر از همکاری با ایرج افشار رفیق گرمابه و گلستان هم بود یا نه. شاید بوده که روز وداع یار مثل ابر بهار گریه می‌کند. اما وقتی کمی که به عکس خیره می‌مانی، بین ۱۰، ۱۵ نفری که دیده می‌شوند، انگار که شفیعی را تنها می‌یابی، انگار که جنس دیگری است. ناخواسته یاد خبری می‌افتم که در روزنامه اعتماد ملی در سی‌ام اردیبهشت ۸۸ چاپ شد، در صفحه ۱۷. عنوان مطلب این بود که «تلفات پلنگ در کشور افزایش یافته است.» هنوز بریده‌اش را دارم. یک جای این خبر در مورد نسل پلنگ ایرانی آمده بود «اگر این روند ادامه یابد... نابودی این گونه... دور از انتظار نیست.» حالا به این می‌اندیشم که شاید زاری شفیعی کدکنی در این عکس، گریه‌ای نه فقط برای ایرج افشار، که برای گونه‌ای است که خود از سرآمدان و آخرین بازماندگان آن است؛ دسته‌ای از استادان قلمرو فرهنگ که به اصول و ارزش‌های کار استادی و معلمی پایبند ماندند. عشق و ایمان به سابقه فرهنگی این سرزمین، صداقت در علم و تحقیق، کار و کار و کار و باز هم کار آن هم کار تازه، کشف و نوآوری، فروتنی و تواضع، خلوت گزینی وفاداری عمیق به ارزش‌های دانشگاهی، تکه‌هایی از شخصیت و منش اینهاست. نام و نام‌آوری را از خود دارند نه از جعبه تلویزیون و تشویق نامه‌های رسمی دانش خود را در چارسوق بازار سیاست مضمحل نکردند. عکس سوم، دو عکس را کنار هم قرار دهید. آن کلاس جوان سرزنده و شفیعی استاد که پر شوق و بی‌آداب و ترتیب، گویی نسل‌های تازه را به سفر ریشه‌ها می‌برد از سویی و این مراسم تشییع از سوی دیگر که شفیعی عزادار در هم فشرده و اشک ریز را در میان جمع نشان می‌دهد که انگاری می‌گرید بر باغ بی‌برگی. این دو عکس در کنار هم، رنج صادقانه بزرگان اصیل فرهنگ این دیار را به نمایش می‌گذارد؛ نسلی بزرگ و شاید بی‌جانشین، که آخرین جرعه‌های جان خود را به جامعه‌ای می‌نوشاند که دل زده از میان مایگان و بی‌مایگان و خیلی بیشتر از همیشه نیازمند، پرمایگان است.

این دو عکس آدم را به یاد عبارتی از شیخ بزرگان خرقان، شیخ ابوالحسن می‌اندازد که شفیعی کدکنی خود در طلیعه کتاب «نوشته بر دریا» نقل کرده است: «و اگر بر دریا گذر کنی، از خون خویش بر آب کتابت کن تا آن کز پی تو درآید، داند که عاشقان و مستان و سوختگان رفته‌اند.»

پیشخوان

چشم‌انداز به کیوسک رسید

به ویژه‌نامه‌ها و مجله‌های نوروزی، یک خواندنی دیگر هم اضافه شد، دوماهنامه «چشم‌انداز ایران» منتشر شد. در این شماره نشریه که برای اسفند ۸۹ و فروردین ۹۰ چاپ شده، حبیب‌الله پیمان، چشم‌انداز تغییرات آینده ایران، محمد توسلی، چشم‌انداز اصلاحات، مینو مرتاضی، آینده تحولات جامعه زنان و زن ایرانی و سعید مدنی، موقعیت سال ۹۰ را بررسی کرده‌اند. فارغ از این، چشم‌انداز ایران در این شماره خود بخشی را نیز به خاورمیانه و مسیر تغییر و تحول در آن اختصاص داده است. در این بخش دکتر محمدحسین رفیعی نگاهی به جایگاه کشورهای عربی در سال آینده انداخته است و عباس عبدی نیز در تحلیلی سیاسی از مناسبات جهانی تیتر مطلب خود را با این مضمون زده است که رهبری قیام مصر در واشنگتن بوده است نه میدان تحریر. او در شروع مقاله خود معضلات اقتصادی را در شکل‌گیری جنبش کشورهای تونس و مصر اولویت نخست می‌داند و می‌نویسد که دموکراسی‌خواهی در مرحله بعدی تاثیرگذاری قرار دارد.

کارتون خواب

سلمان طاهری

salmantaheri@gmail.com

پیشنهاد

فلسفه هفت‌سین برای نوروز

عبدالرضا تاجیک

■ در واپسین روزهای سال یک هزار و سیصد و هشتاد و نه خورشیدی کتاب «نوروز و فلسفه هفت‌سین» را از آقای سید محمدعلی دادخواه، نوروز پژوه هدیه گرفتم. این کتاب که تالیف آقای دادخواه است، آرامشی عجیب برای من به همراه داشت.

دادخواه در کتاب «نوروز و فلسفه هفت‌سین» که از تقسیم‌بندی هفت کتاب و ۱۳ فصل برخوردار است در «هفت سلام مقدس» پس از ذکر سلام‌های مختلف به بهار و نوروز چنین نوشته است: «سلام بر آن زمان که آسمان دست‌افشان و مهرآمیز بر زمین می‌بارد و غنچه لبخند می‌زند و پرندگان عاشق‌وار بر گرد آن می‌پرند.»

او سپس به ندایی که از دل تاریخ ایران‌زمین به گوش می‌رسد، اشاره می‌کند؛ «کوروش در نوروز ۵۳۴ سال پیش از میلاد، همه آدمیان را در پیشگاه قانون برابر دانست و اکنون ما مفتون این نظر خردورز آنرا به تحسین می‌نگریم؛ منشوری که امید و عشق آن، کمال مطلوبی را هرجانی مشتاق یافتن او است، در اندرزهای سفره نوروزی در همین زمین زیر پای شما عرضه خواهد داشت.»

آقای دادخواه در ادامه به آموزه رازگونه هفت‌سین که می‌توان در هفت مرحله عمر، از سختی زمین تا منزلگه سپهر را به شادمانی، سادگی، کام‌روایی، قناعت و کرامت سپری کرد، اشاره می‌کند.

او در پایان کتاب چنین نتیجه می‌گیرد که اگر غم و اندوه را به دل راه دهیم، از شیطان و اهریمن بدخواه پیروی کرده‌ایم و در صورتی که با نشاط و شور و عشق و شادمانی همراه باشیم، از الطاف کریمانه خداوندی بهره برده‌ایم.

چنین پنداشتم که کتاب «نوروز و فلسفه هفت‌سین» برای نوروز، کتابی عبرت‌آموز است، پس آن را به خوانندگان پیشنهاد می‌کنم.